

«حکومت علوی» در برخورد با «تفکر تکفیری» / سید جواد ورعی

شبکه اجتهاد: یکی از جریان‌اتی که در زمان حکومت علوی ظهور کرد، جریان «تفکر تکفیری» بود. جریانی که با کوچکترین بهانه‌ای به تکفیر و تفسیق مخالفان خود مبادرت کرده و آثار کفر و فسق بر آن مترتب می‌نمود. جریانی که پیش از آن در تاریخ اسلام سابقه‌ای نداشت، هر چند در تاریخ ادیان الهی گذشته مانند یهود و مسیحیت دارای سابقه بود. ویژگی‌های این جریان و چگونگی برخورد علی(ع) به عنوان رهبر دینی و سیاسی جامعه موضوع این مقاله است. امام علی(ع) با توجه به ویژگی‌های این جریان سیاسی و پیروان آن، در برخورد با این جریان، سیاستی تدریجی بر پایه ارشاد، هدایت و نجات آنان از «جهالت و قشری‌گری»، و از «دام قدرت طلبان و سیاست‌بازان» در پیش گرفتند. سیاستی که می‌توان شبیه آن را در مراتب فریضه امر به معروف و نهی از منکر یافت. راهبرد امام در جلوگیری از نفوذ و گسترش تفکر این جریان سیاسی در جامعه آن روز، و آینده امت اسلامی محور دیگر این نوشتار است. «روشنگری نسبت به انحرافات فکری و رفتاری این جریان و ریشه‌های آن» نخستین و مهم‌ترین اقدام اثباتی امام، و «جلوگیری از قرار گرفتن این جریان در کانون قدرت سیاسی»، و «جنگ با آنان که بر مبنای این تفکر بر حکومت علوی خروج کرده و امنیت اجتماعی را سلب نمودند»، از جمله اقدامات سلبی امام در برخورد با این جریان بود. راهبردی که لازم است الگوی حکومت‌هایی باشد که سودای «گسترش اسلام ناب»، و «اعاده مجد و عظمت امت اسلامی» در سر دارند.

مقدمه

حکومت علوی به رغم کوتاهی عمر، عظمتی به درازای تاریخ دارد. نه تنها شیعیان و مسلمانان، بلکه مسیحیان هم از آن به عنوان «الگوی حکومت شایسته» یاد می‌کنند و آرزوی برقراری چنان حکومتی را در سرزمین خود دارند. از آن رو، که در آن «کرامت انسان و حقوق» او به واقع محترم شمرده شده، حکومت بیش از آن که در پی حقوق خود باشد، دغدغه «حقوق شهروندان» را داشت. از همین رو، شخص اول کشور پهناور اسلامی با رسیدن به قدرت، به آموزش حقوق مردم و تکالیف دولت پرداخت؛ (نهج البلاغه، خ ۲۱۶) خود را با یکایک شهروندان یکسان خواند و بدان وفادار ماند؛ در پی ساختن جامعه‌ای بود که در آن مردم از نظر فکری، اعتقادی و آشنایی به حقوق و وظایف خود در قبال حکومت، «رشید» و در دفاع از حقوق خود و دیگران «مسئول و شجاع» باشند. (نهج البلاغه، خ ۲۷، ۳۴، ۲۱۶، ۵۳) در محکمه قاضی منصوب خویش حاضر شد و

حکم قاضی را به نفع یک شهروند عادی مسیحی بر علیه خود پذیرفت، و موجب شد مرد مسیحی ایمان آورد؛ (ابن اثیر، ۱۴۱۴: ۳/۴۰۱) و

حکومتی که برای «برقراری عدالت» در برابر زیاده خواهان و متجاوزان به حقوق مردم و بیت المال مسلمین ایستاد و بهای سنگین آن را هم پرداخت: «حکومتی مستعجل» و «شهادتی زود هنگام».

مردمان زمانه او «مدافع حقیقی حقوق» خود را نشناختند، «جهل و نادانی» مهم ترین شاخصه مردمی بود که باید همراهی اش می کردند تا بتواند این بار سنگین را به منزل مقصود برساند. اما افسوس که نه تنها جهل خویش را برطرف نکردند، بلکه «جریانی جاهلانه همراه با تعصب و تکفیر» به راه انداخته و او را هم قربانی کردند.

پرسش اصلی این مقاله آن است که «سیره امام علی (ع) با جریانی که با جهل و نادانی خویش «جریانی تکفیری» را در تاریخ اسلام رقم زدند، چگونه بود؟»

برای دستیابی به پاسخ این پرسش لازم است ابتدا ویژگی های این جریان شناسایی شده، آن گاه به نوع برخورد امام با آن بپردازیم.

پیشینه موضوع

ظهور خوارج در دوران حکومت علوی و سرنوشت آنان همواره مورد توجه تحلیل گران تاریخ اسلام و تشیع بوده است. این که ابتدا به عنوان یک «گروه متمرّد» بر حکومت علوی خروج کرده، و به جنگ با امام جامعه پرداختند، و به همین جهت از سوی همه فرق اسلامی به «بعی بر امام عادل» و «فسق» محکوم شدند که «مستحق عذاب الهی» اند. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۱/۹) و در دوره های بعدی به عنوان یک «فرقه مذهبی» برای خود اصولی تعریف کردند.

آن چه موجب شد تا موضوعی با چنین سابقه طولانی مورد توجه این نوشته قرار گیرد، «ظهور جریانی تکفیری در جهان اسلام و دنیای مدرن امروز» است. گرچه این جریان بریده از گذشته نبوده و نمی توان آن را به طور کلی از ریشه های خود جدا کرد، اما تأمل دوباره در باره «ویژگی های جریان تکفیری در صدر اسلام» و «چگونگی برخورد خلیفه پیامبر و مقبول پیروان همه مذاهب اسلامی» از آن رو اهمیت دارد که می تواند سیره آن حضرت را به عنوان «الگوی سیاست راهبردی» در رویارویی همه مسلمانان با جریان تکفیری معاصر مطرح نماید. به ویژه اگر به این نکته توجه شود که در فقه همه مذاهب اسلامی، سیره امام علی (ع) در برخورد با اقسام گوناگون بُغات «حجت شرعی» شمرده می شود.

۱- ظهور جریان تکفیری

به رغم آن که جریانی با این خصوصیات در میان یهودیان و مسیحیان سابقه داشت، اما در میان مسلمانان بی سابقه بود. خوارج که در مقاطع بعدی به «جریان تکفیری» شهرت یافت، در جنگ صفین و به خاطر «فقدان قدرت تشخیص حق از باطل» و «ناتوانی در تجزیه و تحلیل رفتار دشمن» در برابر امام ایستادند و به دلیل «تصلّب و تعصّب در رأی و نظر» و «حقّ مطلق پنداشتن خود» امام را تکفیر و به جنگ با او پرداختند، و بدین وسیله به جریانی تبدیل شدند که در طول تاریخ همواره و همزمان در برابر جریان حق ایستادند، بدون آن که بدانند ابزار دست صاحبان تفکر اموی اند که برای رسیدن به مقصود از هر حرب، حيله و وسیله ای استفاده می کنند.

معاویه بن ابی سفیان نماد تفکر اموی، در صفین با استفاده از «جهالت و حماقت» این جریان، خود را از هلاکت نجات داد و در نهایت حکومت علوی را به شکست کشاند.

خوارج با آن که خود «حکمیّت»، و حتی «شخص حکم» را بر امام تحمیل کردند، اما پس از فریب خوردن، به جای آن که به اشتباه خود پی برده و بدان اعتراف کرده و از امام عذرخواهی نموده و در صدد جبران برآیند، امام را به خطای ناکرده متهم کردند. خواستار اعتراف به گناه و توبه امام شدند! و برای به کرسی نشاندن این سخن سخیف از هیچ تلاشی فروگذار نکردند. اعتراض به امام، استهزاء حضرت در ملأ عام، ایذاء و اذیت امام و یاران مخلص ایشان، ایجاد تفرقه در امت اسلامی، سلب امنیت اجتماعی با بلوا و آشوب، تعرض به جان و مال مردم و ارتکاب جنایت، رویارویی نظامی و جنگ با امام از جمله اقدامات خوارج بود. امام(ع) این گروه را «دردی بی درمان» یاد می کند که می خواست با آنان بیماری ها را درمان کند! (نهج البلاغه، خ ۱۲۱) سیاست امام در برابر این جریان جاهل و متعصب، برخوردی تدریجی از «ارشاد، هدایت و اقناع»، «سرزنش و نكوهش» و در نهایت «جنگ و کور کردن چشم فتنه» بود. امام در دو مرحله نخست تعداد زیادی از آنان را از این جریان خطرناک جدا کرده و نجات دادند، اما آنان که باقی مانده و هم چنان بر مواضع خود پافشاری کرده و به اقدامات آشوبگرانه و ارتکاب جرم و جنایت ادامه دادند، با اقدام قاطع حضرت روبرو شدند. تلاش حضرت این بود که این گروه را از جهالت خارج ساخته و از سرنوشت شومی که در انتظارشان است، نجات دهد. امام هرگز به خاطر «اعتراض»، و حتی «ایراد اتهام به خود» با آنان برخورد نکرد، بلکه در ماجرای حکمیت و بهانه های دیگرشان به یکایک ایرادها و اعتراض هایشان پاسخ داد. حتی به اتهام «کفر»!

۱-۲. اعتراض های خوارج به امام

بیشترین ایراد و اعتراض خوارج به امام به ماجرای حکمیت مربوط می‌شد. این که:

- چرا در آغاز حکمیت را رد کرده و در ادامه پذیرفتی؟
- چرا حکمیت غیر خدا را قبول کردی؟
- چرا داورانی برای داوری پذیرفتی، در حالی که تنها حکم و داور خداست؟
- چرا برای حکمیت مهلت تعیین نمودی؟
- چرا پس از آن که معلوم شد داوری داوران خطا بوده، از پذیرش حکمیت و تعیین داور توبه نمی‌کنی؟
- چرا حاضر شدی در متن معاهده با معاویه عنوان «امیرالمؤمنین» را حذف کنند؟
- با این که در مقام داوری «احکم الناس» بودی، چرا دیگری را به داوری پذیرفتی؟
- چرا با این که وصی پیامبر بودی، حاضر شدی وصایت او را رها کنی؟

و نیز

- چرا پس از جنگ جمل آنان را بخشیدی و زنان و فرزندانشان را به غنیمت نبردی؟

خروج این گروه بر علیه خلیفه ای بود که شیعه و سنی حکومتش را مشروع و مخالفت با آن را گناه و جرم می‌دانستند. حاکمی که افزون بر برخورداری از پشتوانه نصب الهی به مقام خلافت و ولایت، با نظر اهل حل و عقد، و هجوم مردم به در خانه اش و وادار کردن او به قبول خلافت، به این مقام برگزیده شد، موقعیتی که خلفای قبلی از آن بی بهره بودند. حاکمی که هم «مشروعیت الهی» داشت و هم «مشروعیت قانونی و مردمی». موقعیت ویژه امام در میان خلفای بعد از پیغمبر اقتضا می‌کرد که مردم در وفاداری و فرمانبرداری از امام احساس مسئولیت بیشتری کنند، اما افسوس!

با این همه، امام در برخورد با سئوالات و اعتراضات آنان به جایگاه شرعی و قانونی خود استناد نکرد تا به سکوت وادارشان کند، بلکه از اصول اخلاقی و دینی، و عملکرد حکومتی خود دفاع نمود. مروری بر پاسخ‌های امام، و سیره روشنگرانه آن حضرت نشان می‌دهد که امام برای هدایت و ارشاد افکار عمومی، هر چند خطاکار و گنهکار احترام و اهمیت قائل بود؛ گرچه آنان را به خاطر تخلف از کسی که به عنوان حاکم جامعه با او بیعت کرده اند، و دلسوز آن‌هاست، سرزنش نمود و تا زمانی که دست به جرم و جنایت و خیانت نزدند، با آنان برخورد نکرد و از حقوق اجتماعی شان محروم نساخت.

سیاست امام در برخورد با این جریان، «سیاستی تدریجی» با هدف «هدایت، ارشاد و نجات» آنان از «جهالت و انحراف فکری و عقیدتی»، و «سلطه قدرت طلبان اموی» بود. از این که آنان ابزاری برای بنی امیه شده،

و مانعی جدی در راه مبارزه با امویان به عنوان خطر اصلی حکومت علوی شده اند، رنج می برد و برای رهایی آنان از چنگال شیاطین درونی و بیرونی تلاش فراوانی به عمل آورد. با صراحت و شفافیت به آنان فرمود:

«هان ای جماعت خوارج! شما سه حق بر ما دارید تا وقتی که همراه ما هستید: این که شما را از ورود به مساجد الهی و نماز گزاردن و یاد خدا کردن در آن‌ها جلوگیری نکنیم، و مادامی که دستانتان در دستان ماست، شما را از سهمتان از بیت المال محروم نسازیم، و تا وقتی با ما وارد جنگ نشده اید، با شما نجنگیم... تحقیقاً جهاد با شما برترین جهاد است، و برترین شهدا کسانی هستند که شما به قتل برسانید، و برترین مجاهدان کسانی هستند که با شما جهاد کنند.»^۱ (موسوی، ۱۴۲۶: ۵/۵۵۱)

سیاست تدریجی امام در برخورد با خوارج

اینک مروری بر سیاست رفتار تدریجی امام در برخورد با خوارج از «ارشاد و اقناع»، تا «سرزنش و نکوهش» و در نهایت «سرکوب و مجازات».

۱-۳. ارشاد و اقناع

نخستین برخورد امام با این گروه متمرّد تلاش برای ارشاد، هدایت، و اقناعشان بود تا درک کنند که خطا کرده اند و از راه رفته بازگردند. به همین جهت هر ایرادی که به رفتار و عملکرد امام گرفتند، بدون آن که با ایشان برخورد کرده یا به اطرافیان خود اجازه خشونت با آنان دهد، پاسخ داد و علت تصمیماتش را تشریح کرد. از این رفتار می توان استفاده کرد که امام خود را در برابر مردم پاسخگو می دانست، حتی در برابر جماعت جاهل، کوته فکر، خطاکار و متمرّدی چون خوارج. او خود به کارگزارش، مالک اشتر توصیه کرده بود که «اگر مردم در باره تو گمان ستمگری بردند عذر و دلیل را آشکارا برایشان بیان کن و با دفاع از خود گمانشان را برطرف ساز، که در این کار نفس خویش را مطیع ساخته و با مردم مدارا نموده و به حاجت خویش رسیده و مردم را به راه حق وادار ساخته‌ای»^۲ (نهج البلاغه، ن ۵۳)

۱. اما ان لکم علینا یا معشر الخوارج ثلاثاً ما صحبتونا: لانمنعکم مساجد اللّٰه ان تصلّوا معنا فیها و تذکروا فیها اسمه، و لا نمنعکم نصیبکم من الفیء ما دامت ایدیکم مع ایدینا، و لا نبدؤکم بحرب حتی تبدؤونا بها ... و ان افضل الجهاد جهادکم، و افضل الشهداء من قتلتموه و افضل المجاهدين من قتلکم.
۲. و ان ظننت الرعیة بک خیفاً فأصحر لهم بعدرک و اعدل عنک فظنوتهم بإصحارک فإن فی ذلک ریاضة منک لنفسک و رفقا برعیةک و إغذاراً تبلغ به حاجتک من تقویهم علی الحق.

اینک امام با افرادی از یاران دیروزش روبرو شده که پس از فریب خوردن از فرزند نابغه، نسبت به قبول حکمیت پیشنهادی معاویه از اساس معترضند و آن را گناه کبیره ای می داند که باید به درگاه خدا توبه کرد. امام به ارائه توضیح در باره یکایک ایرادهای آنان در این زمینه می پردازد.

افزون بر آن، با نشان دادن انحرافات فکری و اعتقادی آنان در صدد جلوگیری از گرایش دیگران به این جریان منحرف تکفیری است. جلوگیری از گسترش تفکرات انحرافی به اقشار مختلف مردم و مراقبت از عقیده و ایمان آنان، از جمله وظایف امام جامعه و حکومت است. مجموع فعالیت امام در این مرحله توانست دو سوم از پیروان این جریان را هدایت نموده و از پیوستن دیگران به آنان جلوگیری کند.

۱-۱-۳. قبول حکمیت و تعیین حکم

در جنگ صفین و پس از قرآن به سر کردن لشکر معاویه، هزاران نفر از لشکریان امامبا پیشانی‌های پینه بسته رو در روی امام ایستاده و او را نه به عنوان «امیر المؤمنین» بلکه به نام «علی» مخاطب ساخته و به «قتلی مثل قتل عثمان یا تحویل دست بسته اش به دشمن در صورت ادامه جنگ و نپذیرفتن پیشنهاد معاویه» تهدید کرده و قبول حکمیت را بر امام تحمیل نمودند (منقری، ۱۳۸۲: ۵۵۱)؛^۳ به گونه ای که امام ضمن هشدار به آنان بر این که اینان اهل دیانت و قرآن نیستند و پیشنهاد حکمیت قرآن فریبی بیش نیست، با تأثر فراوان فرمود:

«من دیروز امیر مؤمنان بودم و امر و نهی می کردم و امروز به من امر و نهی می شود، شما دوست دارید زنده بمانید، و من نمی توانم شما را بر انجام کاری که نمی پسندید مجبور کنم.»^۴ (همان، ۵۵۲؛ نهج، خ ۲۰۸)

نکته حائز اهمیت در این سخن آن است که امام با علم به این که آنان خطا می کنند و بعداً پشیمان خواهند شد، به خود اجازه نمی دهد که ادامه جنگ را بر آنان تحمیل کند.

خوارج به این مقدار بسنده نکرده و شخص عبدالله بن قیس معروف به ابو موسی اشعری را که جهاد درجنگ جمل در رکاب امام را ترک کرده و دیگران را هم از همراهی با حضرت منع کرده بود، به عنوان حکم انتخاب کرده و بر امام تحمیل نمودند. امام عبدالله بن عباس را پیشنهاد کرد، و فرمود:

^۳. فإنهم قد قالوا له و حلفوا عليه لترسلن إلى الأشر فليأتينك أو لنقتلنك بأسيا فإنا كما قتلنا عثمان أو لنسلمنك إلى عدوك.

^۴. إني كنت أمس أمير المؤمنين فأصاحت اليوم مأمورا و كنت ناهياً فأصاحت منهياً و قد أحببتكم النقاء، و ليس لي أن أحملكم على ما تكروهون

«آگاه باشید که شامیان در انتخاب حکم، نزدیک‌ترین فردی را که دوست داشتند برگزیدند، و شما فردی را که از همه به ناخشنودی نزدیک‌تر بود انتخاب کردید، همانا سر و کار شما با عبد الله پسر قیس است که می‌گفت: «جنگ فتنه است بند کمان‌ها را ببرید و شمشیرها را در نیام کنید» اگر راست می‌گفت پس چرا بدون اجبار در جنگ شرکت کرده؟ و اگر دروغ می‌گفت پس متهم است. برای داوری عبد الله بن عباس را رو در روی عمرو عاص قرار دهید، و از فرصت مناسب استفاده کنید، و مرزهای دور دست کشور اسلامی را در دست خود نگه دارید، آیا نمی‌بینید که شهرهای شما میدان نبرد شده؟ و خانه‌های شما هدف تیرهای دشمنان قرار گرفته است؟»^۵ (نهج البلاغه، خ ۲۳۸)

در پاسخ به ایراد خوارج ماجرای جنگ صفین را به یادشان آورد و فرمود:

«آیا به خاطر دارید زمانی که معاویه قرآن‌ها را بر نیزه کرد، به شما گفتم که این حيله و فریبی بیش نیست؟!»^۶ (همان، خ ۱۲۲)

به همین جهت امام آنان را به زن بارداری تشبیه می‌کرد که پس از گذراندن دوران دشوار حمل، فرزند مرده به دنیا آورد و شوهرش هم بمیرد و مدت زیادی بیوه بماند و دورترین بستگانش از او ارث ببرند. (همان، خ ۷۱) کنایه از این که بعد از تحمّل مشقات فراوان فریب معاویه و عمرو عاص را خوردند.

علامه تستری از نادانی این جماعت اظهار تأسف می‌کند که بر خلاف استدلالشان که حکم باید عادل باشد، چگونه حکمیت عمرو عاص را از جانب معاویه می‌پذیرند، امام حکمیت ابن عباس و مالک اشتر را از جانب امام نپذیرفته و اشعری را بر امام تحمیل می‌کنند؟! (تستری، ۴۱۳: ۱۰/۱۴۱۸)

۲-۱-۳. حکمیت قرآن، نه اشخاص

سخن دوم این بود که اصولاً چرا افرادی را برای داوری برگزیدی، در حالی که تنها حکم و حاکم خداست؟ امام از این شبهه پاسخ داد که ما حکمیت قرآن را پذیرفتیم، نه حکمیت اشخاص را، ولی قرآن که زبان ندارد و نیازمند مترجم است و آشنایان به قرآن از آن سخن می‌گویند. معنای حکمیت قرآن این است که باید بر اساس کتاب خدا و عادلانه داوری کرد، نه بر اساس هوای نفس و منافع پست دنیوی؛ ولی حکمیت بر اساس

^۵ أَلَا وَ إِنَّ الْقَوْمَ اخْتَارُوا لِأَنْفُسِهِمْ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِمَّا يُحِبُّونَ وَ إِنَّكُمْ اخْتَرْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِمَّا تَكْرَهُونَ وَ إِنَّمَا عَهَدْتُمْ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ بِالْأَمْسِ يَقُولُ إِنَّهَا فِتْنَةٌ فَقَطَّعُوا أوتَارَكُمْ وَ شِيمُوا سِيوفَكُمْ فَإِنْ كَانَ صَادِقًا فَقَدْ أَحْطَأَ بِمَسِيرِهِ غَيْرَ مُسْتَكْرَهٍ وَ إِنْ كَانَ كَادِبًا فَقَدْ لَزِمْتَهُ التَّهْمَةُ فَادْفَعُوا فِي صَدْرِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَ خُذُوا مَهْلَ الْأَيَّامِ وَ حُوطُوا قَوَاصِي الْإِسْلَامِ أَلَا لَّا تَرَوْنَ إِلَى بِلَادِكُمْ تُغْزَى وَ إِلَى صَفَاتِكُمْ تُرْمَى هُمْ عَيْشُ الْعَالَمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ يُخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ

^۶ ألم تقولوا عند رفعهم المصاحف حيله و غيله.

کتاب خدا داوری نکردند. بنابر این اگر هم ما حکمیت را پذیرفتیم، خطا را آن دو مرتکب شدند، نه ما که به حکمیت تن دادیم. اگر به راستی قرآن و پیامبر حکم بود، ما در پیروی قرآن و سنت پیامبر سزاوارتریم. فرمود:

«ما افراد را داور قرار ندادیم، تنها قرآن را به حکمیت «داوری» انتخاب کردیم! (که آنها بر سر نیزه کرده و داوری آن را می‌خواستند) این قرآن، خطی است نوشته شده که میان دو جلد پنهان است، زبان ندارد تا سخن گوید، و نیازمند به کسی است که آن را ترجمه کند، و همانا انسانها می‌توانند از آن سخن گویند، و هنگامی که شامیان ما را دعوت کردند تا قرآن را میان خویش داور گردانیم، ما گروهی نبودیم که به کتاب خدای سبحان پشت کنیم، در حالی که خدای بزرگ فرمود: «اگر در چیزی خصومت کردید آن را به خدا و رسول باز گردانید» باز گرداندن آن به خدا این است که کتاب او را به داوری بپذیریم، و باز گرداندن به پیامبر(ص) این است که سنت او را انتخاب کنیم، پس اگر از روی راستی به کتاب خدا داوری شود، ما از دیگر مردمان به آن سزاوارتریم، و اگر در برابر سنت پیامبر(ص) تسلیم باشند ما بدان اولی و برتریم.»^۷ (نهج البلاغه، خ ۱۲۵)

امام در فرصت دیگری آنان را مخاطب ساخته، فرمود:

«ای بی پدران! من شری براه نیانداخته، و شما را نسبت به سرنوشت شما نفریفته، و چیزی را بر شما مشتبه نساختم، رأی شما بر این قرار گرفت که دو نفر را برای داوری انتخاب کنند، ما هم از آنها پیمان گرفتیم که از قرآن تجاوز نکنند، اما افسوس که آنها عقل خویش را از دست دادند، حق را ترک کردند در حالی که آن را به خوبی می‌دیدند، چون ستمگری با هوا پرستی آنها سازگار بود با ستم همراه شدند، ما پیش از داوری ظالمانه‌شان با آنها شرط کردیم که به عدالت داوری کنند و بر اساس حق حکم نمایند، اما به آن پای بند نماندند.» (همان، خ ۱۲۷؛ نیز خ ۱۷۷)

این پاسخ مبتنی بر متن توافقنامه بین امام و معاویه، بعد از ماه‌ها جنگ و کشته شدن هزاران نفر از طرفین و آشکار شدن علائم شکست در لشکر شام و ترفند عمروعاص و ماجرای حکمیت بود که بر اساس آن ابوموسی از طرف امام و پیروانش و عمروعاص از طرف معاویه و پیروانش انتخاب شدند تا بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر در این نزاع داوری کنند، و اگر در داوری عادلانه تخلف کردند، امت پیامبر از حکم آنان بری است. طرفین (از زمان انعقاد قرارداد مصالحه در ماه صفر) تا پایان ماه رمضان سال ۳۷ به آنان مهلت می‌دهند، اگر تا آن زمان داوری نکردند، دوباره به میدان جنگ باز می‌گردند. برای دو داور شهودی هم از طرفین تعیین شد. (احمدی میانجی، ۱۴۲۷: ۴۰۳-۴۰۷/۲؛ به نقل از منقری)

^۷ انا لم نحکم الرجال و انما حکمنا القران. هذا القران انما هم خطّ مستور بین الدفتین، لاینطق بلسان، و لابد له من ترجمان و انما ینطق عنه الرجال. و لما دعانا القوم الی ان نحکم بیننا القران لم نکن الفریق المتولی عن کتاب الله سبحانه و تعالی و قد قال الله سبحانه: فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول؛ فردّه الی الله ان نحکم بکتابه، و ردّه الی الرسول، ان نأخذ بسنته، فاذا حکم بالصدق فی کتاب الله فنحن احقّ الناس به، و ان حکم بسنته رسول الله(ص) فنحن احقّ الناس و اولاهم بها

این که امام حکمیت پیشنهادی از سوی معاویه را فریب، و حکم پیشنهادی از سوی کوفیان را خطا می دانست، تردیدی وجود ندارد؛ اما امام حاضر نشد اصل مسئله حکمیت را گناه شمرده و از آن توبه نماید. بنابر این از نظر امام اصل واگذاری امر خلافت به حکمیت بلامانع بود.

پرسش:

با توجه به این که شیعه خلافت را منصوص و شخص امام را منصوب از جانب خدا می داند، چگونه امر خلافت می تواند به حکمیت واگذار شود؟ آیا این واگذاری با این اعتقاد ناسازگار نیست؟

پاسخ: به این پرسش می توان دو پاسخ داد:

یکم،

چون در آن زمان مردم به خطا رفته و به خلافت امام منصوص و منصوب راضی نبودند، در چنین فرضی تحمیل خلیفه بر مردم روا نبوده و واگذاری امر خلافت به حکمیت مشروع و از روی ناچاری بلامانع خواهد بود. امام در شرایطی قرار گرفته بود که مردم فریب دشمن را خورده و در برابر او ایستاده و نظر خود را بر وی تحمیل کردند. در چنین شرایطی که امام اگر هم بتواند، قصد تحمیل خود را بر مردم ندارد، واگذاری امر خلافت به حکمیت منطقی و مشروع است. آن چه امام در پاسخ یکی از ایرادهای خوارج مبنی بر این که چرا مقام وصایت پیغمبر را رها کردی؟ مؤید این سخن است. امام فرمود: «شما از من رو برگردانید و بر اوصیاء لازم نیست مردم را به خود دعوت کنند، بر خلاف انبیاء که مردم را به خود فرامی خوانند. وصی را تعیین کرده اند و او نیازی ندارد مردم را به سوی خود فراخوانند. و همین تعیین برای کسی که به خدا و رسول ایمان داشته باشد، کافی است. خدای متعال می فرماید: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعِ اِلَيْهِ سَبِيْلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ» (آل عمران: ۹۷) اگر مردم حج خانه خدا را ترک کنند، خانه خدا کافر نمی شود، مردم کافر می شوند که خانه خدا را ترک کرده اند، چون خدای متعال کعبه را برای آنان پرچم قرار داده، هم چنین است که پیامبر (ص) مرا به عنوان پرچم قرار داده و فرمود: تو مانند کعبه هستی. اگر مردم به سوی تو آمدند، ولایت بر آنان را بپذیر، و اگر رها کردند، رهایشان کن.» (تستری، ۱۴۱۸: ۲۲- ۱۰/۴۲۴؛ به نقل از طبری)

دوم،

اکثریت مردم در آن زمان خلافت علی (ع) را منصوص و آن حضرت را منصوب از جانب خدا و پیغمبر نمی دانستند، بلکه چون مانند خلفای سه گانه قبلی و به عنوان خلیفه چهارم با حضرت بیعت

کرده اند، ایشان را خلیفه می دانستند. امام در این بیان به زبان و اعتقاد مردم سخن گفته است. بر پایه چنین اعتقادی است که خلافت می تواند به حکمیت واگذار گردد. چنان که امام بر اساس همین باور بارها در احتجاج با طلحه و زبیر به بیعت آنان با خود استناد کرده و بیعت شکنی شان را تقبیح، و با همین استدلال با آنان جنگید. شیعه و سنی هم اصحاب جمل را سرزنش کرده و امام را در جنگ با آنان محق می دانند.

۳-۱-۳. تعیین مدت برای حکمیت، چرا؟

ایراد دیگر این بود که چرا برای حکمیت وقت و زمان تعیین کردی؟ امام از پاسخ به این ایراد هم نگذشته و بدان پاسخ داده، فرمود:

«اما سخن شما که چرا میان خود و آنان برای حکمیت مدت تعیین کردی؟ من این کار را کردم تا نادان خطای خود را بشناسد، و دانا بر عقیده خود استوار بماند، و اینکه شاید در این مدت آشتی و صلح، خدا کار امت را اصلاح کند و راه تحقیق و شناخت حق باز باشد، تا در جستجوی حق شتاب نوزند، و تسلیم اولین فکر گمراه کننده نگردند.» (همان)

بدین وسیله به آنان فهماند که این مهلت برای آن بود که شما از خطا و اشتباه خود بدر آید و از خواب غفلت بیدار شوید و بفهمید که قبول حکمیت جز افتادن در دام فریب و نیرنگ معاویه نبود.

۳-۱-۴. نفی ضرورت حاکم

سخن دیگر این بود که اصلاً حاکمیت منحصر در خداست، غیر خدا حق حاکمیت ندارد. بنابر این نه علی و نه معاویه و نه هیچ کس دیگر؛ ما که خدا را تنها حاکم می دانیم، اساساً نیازی به حکومت و حاکم نداریم. شعار «لا حکم الا لله» را که از قرآن گرفته و بر علیه امام به کار می بردند، به همین معنا بود. نوع برداشت آنان از آیه قرآن بهترین نشانه بر جهل و نادانی شان بود. به همین جهت از نظر امام سخن حقی بود که معنای نادرستی از آن اراده کرده بودند. این جماعت نخستین گروهی بودند که در تاریخ اسلام ضرورت حکومت و حاکم را نفی کردند. امام در یک سخنرانی به این عقیده نادرست به تفصیل پاسخ داده و «ضرورت وجود حکومت و حاکم» را با شمارش دستاوردهای آن برای هر جامعه ای اثبات کرد. فرمود:

«سخن حقی است، که از آن اراده باطل شد! آری درست است، فرمانی جز فرمان خدا نیست، ولی اینها می گویند زمامداری جز برای خدا نیست، در حالی که مردم به زمامداری نیک یا بد، نیازمندند، تا مؤمنان در سایه حکومت، به کار خود مشغول و کافران هم بهرمنند شوند، و مردم در استقرار حکومت، زندگی کنند، به وسیله حکومت بیت المال جمع

^۸. وَ أَمَّا قَوْلُكُمْ: لِمَ جَعَلْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ أَجْلاً فِي التَّحْكِيمِ؟ فَإِنَّمَا فَعَلْتَ ذَلِكَ لِتَبَيِّنَ الْجَاهِلُ وَ يَتَّبِعَتِ الْعَالِمُ وَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّحَ فِي هَذِهِ الْهُدْيَةِ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ لَا تَوْحَدَ بِأَكْطَامِهَا فَتُعْجَلَ عَنْ تَبَيِّنِ الْحَقِّ وَ تَنْفَادَ لِأَوَّلِ النَّفْيِ.

آوری می‌گردد و به کمک آن با دشمنان می‌توان مبارزه کرد. جاده‌ها امن و امان، و حقّ ضعیفان از نیرومندان گرفته می‌شود، نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران، در امان می‌باشند.»^۹ (نهج البلاغه، خ ۴۰)

خوارج کوفه پس از اندی عبدالله بن وهب راسبی (ابن ابی الحدید، ۳۰۹: ۱۴۰۴/۲) و در صورت کشته شدن او در جنگ، زید بن حصین و پس از وی حرقوص بن زهیر، و خوارج بصره مسعر بن فدکی تمیمی را به امارت خویش برگزیدند، (تستری، ۱۴۱۸: ۱۰/۴۰۵؛ به نقل از طبری) و بدین وسیله عملاً بر پندار «نفی ضرورت حکومت و امارت» خط بطلان کشیدند. رفتارشان تأیید سخن امام بود، هر چند بر سخن باطل خود اصرار می‌ورزیدند.

۳-۱-۵. تکفیر امام و مسلمانان

پس از آن که عمروعاص ابوموسی اشعری را فریب داده و علی را از خلافت خلع و معاویه را بر مسند خلافت نشانند، خوارج به شدت ناراحت شده و به جای اعتراف به خطای خود و تشخیص درست امام از خدعه دشمن، هم خود را خطاکار شمردند و هم امام را که اصولاً چرا حکمیت را پذیرفتیم؟ حکمیت از آن خداست، نه خلق او. از این رو، اظهار توبه و پشیمانی کرده و از امام هم خواستند تا به خطای خود اعتراف کرده و توبه نماید و توافق را بر هم زند. امام آنان را به وفاداری به پیمان فراخواند و از این که عهد و پیمان الهی را زیر پا نهد، سر باز زد. (منقری، ۱۳۸۲: ۵۹۰)

خوارج نادان پس از بازگشت از صفین به کوفه، در مسجد جمع شده، شایع کردند که امام حکمیت را گمراهی، و باقی ماندن بر آن را کفر گناه کبیره دانسته، و به سراغ حضرت آمده و خواهان توبه امام شدند. حضرت در پاسخ این ادعا فرمود: «هرکه گمان کند من از حکمیت برگشته‌ام، دروغ است و هر که آن را گمراهی بداند، خود گمراه تر است.» (نهج البلاغه، خ ۱۲۳؛ تستری، ۱۴۱۸: ۱۰/۳۴۱) از مسجد بیرون آمده و از شهر خارج شده و در حروراء اجتماع کرده و امام و معاویه را به شراکت در حاکمیت الهی متهم کرده و تکفیر نمودند. امام عبدالله بن عباس را به سراغ آنان فرستاد تا از حالشان جويا شود. هنگامی که بازگشت از جماعتی سخن گفت که اهل سجده و تأویل قرآن اند، ولی امام را تکفیر می‌کنند! هر حاکمی از شنیدن این سخن به خشم آمده و دستور شدید اللحنی صادر می‌کند، اما امام پس از شنیدن گزارش ابن عباس در باره آنان توصیه ای کرد که شایسته است هر حکومتی بدان تاسی نماید. فرمود:

^۹. کلمه حقّ یُرَاد بها باطل، نعم انه لا حکمَ اِلَّا لِلّٰهِ و لکن هولاء یقولون لا اِمرَۃَ اِلَّا لِلّٰهِ، و انه لا ید للناس من امیر برّ او فاجر، یعمل فی امرته المؤمن و یستمع فیها الکافر، و یبلغ الله فیها الاجل، و یجمع به الفیء و یقاتل به العدو و تأمن به السبیل و یؤخذ به للضعیف من القوی، حتی یستریح برّ و یستراح من فاجر.

«مادامی که خونی نریخته و مالی را غصب نکرده اند، رهایشان کنید.»^{۱۰} (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۲/۳۱۰)

و بنا بر نقلی دیگر،

«تا وقتی که آنان با من نجنگیده اند، با آنان نمی جنگم، و آنان بزودی چنین خواهند کرد.»^{۱۱} (تستری، ۱۴۱۸: ۱۰/۳۴۱)

سپس پیکی را فرستاد تا از خواسته‌های آنان با خبر شود. با کمال وقاحت به امام پیغام دادند:

«باید ما و شما و هر کسی که در صفین بوده به صحرا رفته و تا سه شبانه روز به خاطر قبول حکمیت به درگاه خدا توبه

کنیم، سپس برای جنگ با معاویه راهی شام شویم تا خداوند در حق ما حکم راند.» (همان، ۳۱۲)

امام آزارها و اذیت‌ها، طعن‌ها و کنایه‌های آنان را در ملاً عام، در مسجد و کوی و برزن می شنید و می دید، (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۲/۳۱۳) اما صبر و تحمل می کرد، شاید از جهل و نادانی خارج شوند.

حضرت در پاسخ اتهام کفر، نه تنها با آنان برخورد قهرآمیز نکرد، بلکه با کمال سماحت دو پاسخ قاطع برای آنان داشت:

نخست آن که اگر چنین می‌پندارید که من خطا کرده و گمراه شدم، پس چرا همه امت محمد(ص) را به گمراهی من گمراه می‌دانید؟ و خطای مرا به حساب آنان می‌گذارید؟ و آنان را برای خطای من کافر می‌شمارید؟ شمشیرها را بر گردن نهاده، کور کورانه فرود می‌آورید و گناهکار و بی‌گناه را به هم مخلوط کرده همه را یکی می‌پندارید؟!^{۱۲} (نهج البلاغه، خ ۱۲۷) خوارج و نسل آنان از مردم انتظار داشتند که علی(ع) را تکفیر کنند و به تخطئه راضی نبودند، به همین دلیل با عمر بن عبدالعزیز که سابقین را تکفیر نمی کرد، مخالف بودند. (مطهری، ۱۳۷۸: ۳/۳۶۹، به نقل از احمد امین)

دوم سیره پیامبر است که هرگز مرتکبان گناهان کبیره را کافر نمی شمرد، بلکه در عین حال که زناکار را رجم می کرد، اما بر او نماز خوانده، و اموالش را به ورثه اش می پرداخت؛ قاتل را قصاص کرده ولی به ورثه اش ارث می داد؛ دست سارق را می برید، زناکار را تازیانه می زد، ولی سهمشان را از بیت المال می پرداخت.

۱۰. دعوهم ما لم یسفکوا دماً أو یغصبوا مالا.

۱۱. لا اقاتلهم حتی یقاتلونی و سیفعلون.

۱۲. «فإن أبینم إلا أن تزعموا أني أخطأت و ضللت فلم تضللون عامة أمة محمد(ص) بضلالي و تأخذونهم بخطی و تکفرونهم بدنوبی، سیوفکم علی عواتفکم تضرعونها مواضع البرء و السقم، و تخلطون من أذناب بمن لم یذنب»

رسول خدا گنهکاران را مجازات می کرد و حدود الهی را بر آنان جاری می ساخت، ولی مانع ایشان از دریافت سهمشان از بیت المال نمی شد و نامشان را از دفتر مسلمانان خارج نمی کرد.^{۱۳} (همان)

۶-۱-۳. چرا عنوان «امیرالمؤمنین» را حذف کردی؟

بهانه‌های دیگری هم داشتند، این که چرا در متن عهدنامه حاضر شدی عنوان «امیرالمؤمنین حذف شود؟»

امام در پاسخ این ایراد به سیره پیامبر در صلح حدیبیه استناد کرد که حاضر شد «بسم الله الرحمن الرحيم» و عنوان «رسول الله» را حذف نماید. هنگامی هم که به من فرمود: آن‌ها را حذف کنم، اضافه کرد: «یا علی! تو هم به چنین چیزی خوانده می شوی و از روی اکراه جواب مثبت می دهی.»

۷-۱-۳. این که چرا خود داروی نکرده و به دیگری سپردی؟

بهانه دیگر این بود: با آن که خودت در داوری از همه آشناتری، چرا داوری را به غیر واگذار کردی؟ امام در پاسخ اظهار داشت: «پیامبر هم در نزاع با بنی قریظه داوری را به سعد بن معاذ سپرد، با آن که خود احکم الناس بود.»

۸-۱-۳. چرا بصریان را بخشیدی؟

بهانه دیگر آن که، چرا در جنگ بصره اصحاب جمل را بخشیدی؟

باز هم به سیره پیامبر استناد کرد که بر اهل مکه منت نهاد و آنان را بخشید. به علاوه، کدامیک از شما حاضر بود عایشه را به عنوان سهم خود از غنایم بگیرد و به خانه اش ببرد؟!

بنا بر برخی گزارش‌ها، پس از پاسخ‌های امام به ایرادهای خوارج چهار هزار نفر از جرگه خوارج جدا شده و به امام پیوستند. (تستری، ۱۴۱۸: ۴۲۲-۴۲۴/۱۰؛ به نقل از طبری)

^{۱۳}. «قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) رَجَمَ الزَّائِيَّ الْمُخْضَنَ ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ وَرِثَهُ أَهْلُهُ وَقَتَلَ الْقَاتِلَ وَوَرِثَ مِيرَاثَهُ أَهْلُهُ، وَ قَطَعَ [بِذًا] السَّارِقَ وَ جَلَدَ الزَّائِيَّ غَيْرَ الْمُخْضَنِ، ثُمَّ قَسَمَ عَلَيْهِمَا مِنَ الْفَيْءِ وَ نَكَحَا الْمُسْلِمَاتِ، فَأَخَذَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ (ص) بِذُنُوبِهِمْ وَ أَقَامَ حَقَّ اللَّهِ فِيهِمْ وَ لَمْ يَمْنَعْهُمْ سَهْمَهُمْ مِنَ الْإِسْلَامِ وَ لَمْ يُخْرِجْ أَسْمَاءَهُمْ مِنْ نَيْنِ أَهْلِهِ.»

در جهل و نادانی خوارج همین بس که برای اثبات مدعای خویش مبنی بر کفر کسانی که به حکمیت تن دادند، به آیاتی از قرآن استدلال کرده اند. از آن جمله این که: قرآن

- «تارک حج» را کافر خوانده (آل عمران: ۹۷).
- «یأس از رحمت الهی» را ویژه کافران دانسته (یوسف: ۸۷)، و مرتکب گناه کبیره فاسق بوده و مأیوس از رحمت الهی است.
- کسی را که بر اساس وحی حکم نکند، کافر شمرده (مائده: ۴۴)، و مرتکب کبیره هم در حقیقت به غیر ما انزل الله حکم کرده است.
- جهنم را محیط به کافران دانسته (توبه: ۴۹) و فاسق نیز در جهنم بوده و آتش بر او احاطه دارد.
- کسی را که روز قیامت با صورت سیاه محشور گردد، کافری بشمار آورده که ایمان اش را از کف داده است (آل عمران: ۱۰۷) و مرتکب کبیره هم حتماً با صورت سفید محشور نمی شود.
- و ... (عبس: ۳۸-۴۲؛ سبأ: ۴۷؛ حجر: ۴۲؛ نحل: ۱۰۰؛ سجده: ۲۰؛ انعام: ۳۳؛ نور: ۵۵؛ اعراف: ۱۰۲-۱۰۵؛ تغابن: ۲)

در حالی که هیچ یک از استدلال‌های فوق به آیات قرآن برای اثبات کفر مرتکب کبیره صحیح نیست. هیچ یک از مفسران شیعه و سنی هم آیات فوق را بر مرتکب کبیره حمل نکرده اند. ابن ابی الحدید معتزلی ضمن نقل همه آیات مورد استناد خوارج، به همه آنها جواب داده است. (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۴: ۱۱۹-۱۱۳/۸) مثل این که:

- آیه سوره حج مجمل است، شاید مقصود از آن کسی باشد که حج را قبول ندارد و ترک می کند. در حقیقت ضرورتی از ضروریات دین را انکار می کند، نه فقط ترک یکی از واجبات دین.
- مرتکب کبیره هم لزوماً مأیوس از رحمت الهی نیست و گرنه هیچ گنہکاری نباید به توبه رو آورد.
- آیه سوره مائده نیز به قرینه آیات قبلی مربوط به یهودیان است.
- احاطه آتش بر مرتکب کبیره معلوم نیست، پس معلوم نیست آیه فاسق را هم شامل شود.
- و بالاخره معلوم نیست که مرتکب کبیره روز قیامت روسیاه محشور گردد، به ویژه اگر توبه نماید.

۲-۳. سرزنش و نکوهش

امام افزون بر ارشاد، هدایت و اقناع خوارج، گاه به سرزنش و نکوهش آنان می پرداخت که از پیروی امام خود که ناصحی دلسوز، دانا و با تجربه برای آنان بود، سرپیچی نموده و خواسته‌های خود را که از جهل و

نادانی و هوای نفس سرچشمه می گرفت، تحمیل می کردند. امام پس از ماجرای حکمیت و فریب خوردن کوفیان از معاویه و عمروعاص، در یک سخنرانی در سال ۳۸ هجری فرمود:

«بدانید که نافرمانی از دستور نصیحت کننده مهربان دانا و با تجربه، مایه حسرت و سرگردانی و سرانجامش پشیمانی است. من رأی و فرمان خود را نسبت به حکمیت به شما گفتم، و نظر خالص خود را در اختیار شما گذاردم... ولی شما همانند مخالفانی ستمکار، و پیمان شکنانی نافرمان، از پذیرش آن سرباز زدید، تا آنجا که نصیحت کننده در پند دادن به تردید افتاد، و از پند دادن خودداری کرد.»^۴ (نهج البلاغه، خ ۳۵)

پس از پایان یافتن جنگ صفین نامه‌های متعددی به بزرگان آنان نوشت و با انتقاد از حکمین که بر خلاف کتاب خدا و عدالت داوری کردند، آنان را از تفرقه و جدایی از مسلمانان برحذر داشته، پند و نصیحت شان کرد و عزم خود را برای جنگ با معاویه اعلام نمود. (احمدی میانجی، ۱۴۲۷: ۱۰-۲۷) بارها آنان را به خاطر بی وفایی در حق امامشان سرزنش کرد. (نهج البلاغه، خ ۱۲۵) در سخنرانی دیگری باز هم از تحمیل حکمیت بر خود یاد کرده، قبل از آن که با آنان بجنگد، تهدیدشان کرد و از عاقبت شومشان خبر داد و فرمود:

«شما را از آن می ترسانم! مبدا صبح کنید در حالی که جنازه‌های شما در اطراف رود نهروان و زمین‌های پست و بلند آن افتاده باشد، بدون آن که برهان روشنی از پروردگار، و حجت و دلیل قاطعی داشته باشید. از خانه‌ها آواره گشته و به دام قضا گرفتار شده باشید. من شما را از این حکمیت نهی کردم ولی با سر سختی مخالفت کردید، تا به دلخواه شما کشانده شدم.»^۵ (همان، خ ۳۶)

سپس به خاطر «بی ثباتی در رأی» که روزی قبول حکمیت را واجب و روز دیگر کفر می خواندند، و «جهل و نادانی» آنان (خوئی، بی تا: ۴/۱۱۹) فرمود:

«شما جماعتی سبک مغز، کم خرد، سفیه و غرق در خیالات احمقانه اید. ای ناکسان و بی‌پدران! من که این فاجعه را به بار نیاوردم و هرگز زیان شما را نخواستم.»^۶ (همان)

۱۴. أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّفِيقِ الْعَالِمِ الْمُجَرَّبِ تُورِثُ الْحَسْرَةَ وَ تَعْقِبُ النَّدَامَةَ وَ قَدْ كُنْتُ أَمَرْتُكُمْ فِي هَذِهِ الْحُكُومَةِ أَمْرِي - وَ نَخَلْتُ لَكُمْ مَخْرُونَ رَأْيِي، ... فَأَبَيْتُمْ عَلَيَّ إِبَاءَ الْمُخَالِفِينَ الْجَفَاءِ وَ الْمُنَابِذِينَ الْعَصَاةَ حَتَّى ارْتَابَ النَّاصِحُ بِنُصْحِهِ وَ ضَنَّ الرَّزْدُ بِقَدْحِهِ.

۱۵. فَأَنَا نَذِيرٌ لَكُمْ أَنْ تُصْبِحُوا صَرَغِي بِأَنْتَاءِ هَذَا النَّهْرِ وَ بِأَهْضَامِ هَذَا الْغَائِطِ عَلَى غَيْرِ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَا سُلْطَانِ مُبِينٍ مَعَكُمْ قَدْ طَوَّحْتُ بِكُمْ الدَّارُ وَ اخْتَبَلْتُكُمْ الْمِقْدَارُ وَ قَدْ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ هَذِهِ الْحُكُومَةِ فَأَبَيْتُمْ عَلَيَّ إِبَاءَ [الْمُخَالِفِينَ] الْمُنَابِذِينَ حَتَّى صَرَفْتُ رَأْيِي إِلَى هَوَاكُمْ.

۱۶. أَنْتُمْ مَعَاشِرُ أَحْقَاءِ الْهَامِ، سَفَهَاءُ الْأَخْلَامِ، وَ لَمْ آتِ - لَا أَبَا لَكُمْ - بِجُرْأٍ وَ لَا أُرَدْتُ لَكُمْ ضَرًّا.

پیامبر هم آنان را جماعتی «نیک گفتار» و «بد کردار» توصیف نمود که قرآن می خوانند، ولی قرآن در جانشان نفوذ نمی کند، مانند تیری که از کمان می گذرد، از دین عبور می کنند و بدترین مردمان اند.^{۱۷} (همان، به نقل از کشف الغمه)

امام در سخنرانی دیگری در پاسخ به اتهام کفر، با اشاره به سابقه ایمان و جهاد خویش در رکاب پیغمبر از عاقبت شوم آنان خبر داد که «به زودی به ذلت، خواری و استبدادی دچار خواهید گشت که برای ستمگران دیگر الگو واسوه خواهد شد.» (نهج البلاغه، خ ۵۸)

امام در عین حال که از آینده نکبت بار آنان خبر داد، اما به یک مطلب اساسی هم اشاره کرد و آن «راه و روش استبدادی حکومت امویان بود، روشی که در تاریخ راه و رسم حکومت‌های ظالم و ستمگر می شود. امام بارها از فتنه بنی امیه و ذلت مردم در دوران حاکمیت آنان سخن گفت و از دچار شدن امت اسلامی به چنین حکومتی هشدار داد. (همان، خ ۹۳)

مطالعه تاریخ این حقیقت را به آشکار می کند. علامه شیخ محمد حسین نائینی در اثر به یاد ماندنی خود در دفاع از مشروطه و نفی استبداد قجری این حقیقت را به خوبی تشریح کرده و نوشته:

«اصل ابتداع و اختراع این قوه می‌شوم و اعمالش در اسلام از بدع معاویه است که از برای مقابله با سرور اوصیاء علیه افضل الصلاة والسلام عده‌ای از دنیاپرستان از قبیل عمرو عاص و محمد بن مسلمة و مسلمة بن مخلد و مغیره بن شعبه و اشباههم را که در انظار عوام امت در عداد صحابه محسوب و در مغلطه کاری به اسم دین‌داری به واسطه اتصاف به صحابیت، نفوذ و مطاعیتی داشتند، در تفریق کلمه و معارضه با مقام ولایت سلام الله علیها با خود همدست نمود؛ و هم از دسته دیگر [ی] امثال ابو موسی اشعری که از معیت علنیة ایشان مأیوس بود، به همان اعتزال و تقاعدشان از نصرت حق و خذلان شاه ولایت علیه السلام و تزهّد صوری به ترک نصرت و خذلان حضرتش به خرج بی‌خردان امت دادن قناعت [نمودند]، و به وسیله معیت آن دسته دنیاپرست با او و سکوت و اعتزال این دسته دیگر، رفته رفته اساس استبداد و استعباد و تحکّمات خود سرانه را در اسلام استحکام و حتی سب آن حضرت علیه السلام را هم بر منابر مسلمین رواج داد، همه شنوند و محض حفظ اعتبار خود و منفعت عاجله بر این کفر بین، اعانت یا سکوت اختیار نمودند! شدت حاجت فراغنه و طواغیت اخلافش من الامویة و العباسیة و اخلافهم المغتصبین الظالمین، در تملک رقاب امت و محو احکام شریعت به آن مساعدت و این سکوت هر دو رشته را تکمیل و به مرور دهور و اعصار و توارد حیل و افکار، اتحاد و ارتباط استبداد دینی موروث از امثال عمرو عاص و ابو موسی با استبداد سیاسی موروث از معاویه و به هم آمیختگی و متقوم به هم بودن این دو شعبه استبداد و استعباد به درجه مشهوده و حالت حالیه که همدستی با ظلمه و طواغیت موجب نفوذ کلمه و مطاعیت، و مساعدتشان به سکوت و عدم اعانت بر دفع ظلم مایه زهدفروشی و گرویدن عوام اضلّ از انعام است، منتهی گردید.» (نائینی، ۱۳۸۲: ۱۴۵)

^{۱۷} سیکون فی امتی اختلاف و فرقة، قوم یحسنون القیل و یسئون الفعل یقرءون القرآن لا یجاوز تراقیمهم، یمرقون من الذین کما یمرق السهم من الرمیة، هم شرّ الخلق طوبی لمن قتلهم و قتلوه یدعون إلی کتاب الله و لیسوا منه فی شیء من قاتلهم کان اولی بالله منهم.

۳-۳. سرکوب و مجازات

□ امام(ع) در دو مرحله اول توانست تعداد قابل توجهی از خوارج را ارشاد و هدایت نموده و از این گروه جدا کند. وقتی از حضرت خواستند توبه کند، فرمود: «انی استغفروالله من کلّ ذنبٍ»، حدود شش هزار نفر پذیرفته و از جرگه خوارج خارج شده و همراه امام به کوفه بازگشتند.(تستری، ۱۴۱۸: ۱۰/۳۴۰، به نقل از کامل مبرّد) اما آنان که بر مواضع خود باقی مانده، به ابزاری در دست بنی امیه تبدیل شده، و دست به جرم و جنایت زدند، و با عزیمت به شهرهای مختلف افراد بی گناه و مسلمانانی را به اتهام کفر و علاقه به علی(ع) به قتل رسانده،(ابن اثیر، ۲۱۲:۳/۱۴۱۴) و بدان اقرار هم نمودند،(ابن ابی الحدید، ۱۴۱۴: ۲/۲۸۲) حضرت برای سرکوبی و مجازات آنان اقدام کرده و دستور قتلشان را صادر نمود.

□ امام پس از شنیدن خبر قتل عبدالله بن خباب و دریدن شکم همسر باردارش و دو نفر از زنان قبیله طی و زن دیگری به نام ام سنان صیداویه(تستری، ۱۴۱۸: ۱۰/۳۴۲) به جرم برائت نجستن از علی(ع) با ارسال نامه ای به سران خوارج، آنان را به خاطر ایجاد تفرقه در میان امت اسلامی و عهد شکنی به شدت سرزنش کرده، تحویل قاتلان فرزند صحابی پیامبر را از ایشان مطالبه نمود و تهدید کرد که از قصاص قاتلان او صرفنظر نخواهد کرد.(احمدی میانجی، ۱۴۲۷: ۲/۱۱) امام می دانست که بسیاری از آنان نادان و فاقد درک و شعور لازم اند، اما عملکردشان به مرحله ای رسید که غیر قابل تحمل بود. جهل و حماقتشان مرد نصرانی را هم به تعجب واداشت، زمانی که از خوردن خرمای اهدایی او احتیاطاً پرهیز کردند. به آنان گفت:

«شما افراد بی گناه را می کشید و شکم زنان را می درید، ولی حاضر نیستید خرمای مرا بخورید!»(تستری، ۱۴۱۸: ۱۰/۳۴۲، به نقل از کامل مبرّد)

□ آنان ابزاری در دست شیاطین اموی شدند و با خروج از دایره امت اسلامی و سازماندهی نیرو به منحرف ساختن مردم، ایذاء و اذیت آنان، قتل و جنایت پرداختند. فرمود:

«شما(خوارج)، بدترین مردم و آلت دست شیطان، و عامل گمراهی این و آن می باشید.»^{۱۸}(نهج البلاغه، خ ۱۲۷)

□ امام پیش از شروع جنگ از آینده خوارج خبر داد. اخبار غیبی امام از سرنوشت خوارج مثل این که همه آنان کشته شده و تنها نه نفر از ایشان باقی خواهند ماند، موجب شد تا عده ای در باره حضرت غلو کنند. امام بر خلاف شخصیت‌های دیگر که از چنین فرصتی برای کسب محبوبیت بیشتر و تحکیم پایه‌های اجتماعی خود استفاده می کنند، نسبت به عقائد مردم احساس خطر کرده و در فرازی از سخنرانی خود پیش از شروع

^{۱۸}. أَنْتُمْ شِرَارُ النَّاسِ وَ مَنْ رَمَى بِهِ الشَّيْطَانُ مَرَامِيَهُ وَ ضَرَبَ بِهِ تَيْهَهُ.

جنگ، از هلاکت دو گروهی گفت که در محبت و عداوت او دچار افراط می شوند. یک دسته «غلات» که امامرا از مرتبه عبودیت بالا برده و برایش الوهیت قائل شدند، و دسته ای دیگر «نواصب» و «خوارج» که حضرت را به کفر و شرک متهم ساختند. فرمود:

«به زودی دو گروه نسبت به من هلاک می گردند: دوستی که افراط کند و به غیر حق کشانده شود، و دشمنی که در کینه تیزی با من زیاده روی کرده به راه باطل در آید. بهترین مردم نسبت به من گروه میانه رو هستند. از آنها جدا نشوید، همواره با بزرگترین جمعیت‌ها باشید که دست خدا با جماعت است. از پراکندگی بپرهیزید، که انسان تنها بهره شیطان است، آن گونه که گوسفند تنها طعمه گرگ خواهد بود.»^{۱۹} (همان)

آن گاه دستور داد هر کس شعار «لا حکم الا لله» داده و موجبات تفرقه بین امت را فراهم ساخت، بکشید، هر چند زیر عمامه من باشد. (همان)

بالاخره امام ناچار به جنگ با خوارج و سرکوب و مجازات آنان شد. خوارج با خروج بر علیه امام و خلیفه وقت از اطاعت امام سرباز زده و با اقدامات خود امنیت جامعه و مردم را تهدید کردند. ابزار مناسبی برای بنی امیه شدند تا با ایجاد تفرقه و فتنه، جامعه اسلامی را از درون متلاشی کنند. دیگر مماشات با این جماعت نادان ممکن و به مصلحت امت اسلامی نبود. امام نمی توانست تضییع حقوق مردم و سلب امنیت آنان را به دست گروهی جاهل متعصب و خشن تحمل کند. گروهی که افزون بر همه جرائمی که مرتکب می شدند، دین محمدی را لکه دار کرده و موجبات تنفر مردم را از دین فراهم می کردند.

ظاهر عابد و زاهد آنان، همراه با شعار فریبنده قرآنی که سر می دادند، با عقائد جاهلانه ای چون کفر و فسق همه مسلمانان، و رفتار متعصبانه و خشنی مثل ضرب و جرح، و قتل و جنایت توأم شده و به خطری جدی برای جامعه اسلامی تبدیل شد. دیگر مسئله از عقیده باطل، و اهانت، استهزاء و نافرمانی شخص خلیفه فراتر رفته و به ایجاد تفرقه و تشّت در میان مردم، جدا شدن از امت اسلامی و جمع آوری و سازماندهی نیرو برای مقابله با امام و سلب امنیت جامعه رسیده بود. تعدی به حقوق شخصی امام نبود تا قابل اغماض و تحمل باشد. ولی تا به این مرحله نرسیده بود، امام نه خود متعرض آنان شد و نه به یاران خود اجازه تعرض داد، نه از حقوق اجتماعی محرومشان کرد، و نه سهمشان را از بیت المال قطع نمود. حتی فرمود:

«خوارج را بعد از من نکشید، کسی که طالب حق است ولی خطا می کند مانند کسی نیست که باطل را طلب می کند و بدان می رسد.»^{۲۰} (همان، خ ۶۰)

^{۱۹}. و سیهک فی صنفان: محبّ مفرط یدهب به الحبّ الی غیر الحقّ، و مبغض مفرط یدهب به البغض الی غیر الحقّ، و خیر الناس فیّ حالا النمط الأوسط فالزموه، و أزموا السواد الأعظم، فإنّ ید الله علی الجماعه، و إیتاکم و الفرقه، فإنّ الشّاذّ من الناس للشّیطان، كما إنّ الشّاذّ من الغنم للذّئب.
^{۲۰}. لا تقتلوا الخوارج بعدی، فلیس من طلب الحقّ فأخطأه کمن طلب الباطل فأدرکه.

در تحلیل این فرمان احتمالات مختلفی مطرح شده، از آن جمله اینکه:

یکم، امام می دانست که کشتن آنان بعد از امام به نفع بنی امیه است. زیرا آنان از مخالفان جدی بنی امیه بودند. گرچه دچار انحراف بودند، اما نهی حاکمان جائر را مطلقاً واجب می دانستند، حتی اگر بی اثر باشد.

دوم، چون تشخیص صد در صد کسانی که طالب حق باشد ولی به خطا رود، از کسانی که به دنبال باطل باشند و بدان برسند، توسط غیر معصوم ممکن نیست، مقصود امام این بود که در زمان حاکمیت غیر معصوم که پس از شهادت ایشان خواهد داد، مخالفان سیاسی را نکشید. زیرا ممکن است افرادی که استحقاق مرگ را ندارند، به قتل برسند. بغی و خروج بر علیه حکومت معصوم است که مجازات قتل دارد، نه حکومت غیر معصوم؛ از این رو، بسیاری از فقیهان جنگ را تکلیف مؤمنان در برابر «بغی بر علیه امام معصوم» دانسته اند، نه هر حاکمی.

سوم، همان گونه که امام خود فرمود: «ای مردم! من چشم فتنه را کور کردم و احدی جز من جرأت چنین کاری را نداشت.»^{۲۱} (همان، خ ۹۳) بعد از امام دیگر کسی جرأت نداشت افراد عابد و زاهد و صاحبان پیشانی‌های پینه بسته بر اثر سجده‌های طولانی را بکشد و دست و پایش نلرزد و دچار تردید نشود. به همین جهت مبارزه با این جماعت همیشه در طول تاریخ دشوار بوده و کمتر کسی جرأت ایستادگی در برابر جاهلان متنسک را داشته است. امام در حقیقت از انجام کاری منع می کند که اصولاً کسی جرأت انجامش را ندارد.

جمع بندی و نتیجه گیری

نتیجه آن که خوارج نهروان به عنوان نخستین نماد «تفکر تکفیری» که از برخاسته از جاهل، جمود و تعصب، حق مطلق پنداری خود و ساده لوحی بود، ناخواسته ابزاری در کف قدرت طلبان اموی قرار گرفت و حکومت علوی را در تاریخ صدر اسلام با شکست روبرو کرد و امام علی(ع)، حاکم مشروع و مقبول همه فرق اسلامی را قربانی جهالت خویش کرد. امام که آنان را جاهل، فاقد تربیت اسلامی، متعصب، فریب خورده، و ساده لوح می دانست، سیاستی تدریجی در پیش گرفت تا آنان را نجات دهد. نه تنها آنان را از حقوق اجتماعی و شهروندی محروم نکرد، بلکه با «ارشاد، هدایت و اقناع» شروع، گاه به «توییح و سرزنش» شان پرداخت و

^{۲۱}. ایها الناس فأنا فقأت عین الفتنة و لم یکن لیجترئ علیها احد غیری.

بدین وسیله هزاران نفر از آنان را از این تفکر انحرافی رها ساخت، و در نهایت با آنان که سر موضع باقی مانده و مرتکب جرم و جنایت شدند و به جنگ با حضرت برخاستند، جنگید و چشم فتنه را کور کرد. یکی از پیام‌های سیره امام علی(ع) در برخورد با خوارج «جلوگیری از نفوذ اجتماعی و قدرت سیاسی» آنان بود؛ زیرا برخورداری چنین تفکری از قدرت سیاسی پیامدهای منفی فراوانی دارد که «تفسیق و تکفیر دیگران»، «تحمیل و تفتیش عقاید»، «ایجاد محدودیت» و «خشونت و قتل» از جمله این پیامدهاست.

فهرست منابع

قرآن کریم

ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.

ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۴ق.

احمدی میانجی، علی، مکاتیب الائمہ، تحقیق: مجتبی فرجی، قم، دار الحدیث، ۱۴۲۷ق.

تستری، شیخ محمد تقی، بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، تهران، دار امیرکبیر، الطبعة الاولى، ۱۴۱۸ق.

خوئی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، تحقیق: ابراهیم میانجی، تهران، مکتبه الاسلامیه، بی تا.

شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، ترجمه دشتی، ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۷۹ش.

شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، صبحی صالح، قم، چاپ: اول، ۱۴۱۴ق.

غروی نائینی، میرزا محمد حسین، تنبیه الأمة و تنزیه الملة، تحقیق: سید جواد ورعی، قم، بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۲ش.

مطهری، شهید مرتضی، یادداشت‌های استاد مطهری، تهران، انتشارات صدرا، چاپ اول، ۱۳۷۳ش.

المنقری، نصر بن مزاحم، وقعه صفین، تحقیق: عبدالسلام محمدهارون، قاهره، مؤسسه العربیه الحدیثه، الطبعة الثانية، ۱۳۸۲ق.

موسوی، سید صادق، تمام نهج البلاغہ، مؤسسہ اعلیٰ للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۶ق.